

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

مطلبی را جسارتاً می‌خواستیم خدمت رفقا عرض کنیم؛ به‌طور کلی به خصوص بعد از بحث - وقتی که من صحبتی می‌کنم و حدود یک ساعت بیشتر طول می‌کشد - دیگر حالم اقتضاء برای صحبت جدید نمی‌کند و این روی نفس و وضع خودم تأثیر سوء می‌گذارد. لذا از رفقای که در جلسات خدمتشان هستیم از این نظر تقاضا کرده بودیم که بعد از صحبت، کسی نباید مطلبی را مطرح کند. ولی وقتی کسی نامه‌ای دارد عیبی ندارد، من نامه را بعداً [مطالعه می‌کنم]. اما این صحبت کردن، تأثیر خوبی ندارد و هی باعث یک قضیه‌ای می‌شود.

همین مطلب در همین جا هم هست؛ یعنی وقتی که مطلب و صحبت من تمام می‌شود، [این صحبت جدید دو نوع تأثیر بر روی من می‌گذارد]: یکی اینکه ادامه صحبت در طول راه برای من ضرر دارد. دوم اینکه به‌طور کلی وقتی که انسان حرکت می‌کند و افرادی دوروبر او بخواهند بیایند و بروند، این چیزی نیست که خیلی ما حداقل در خطش باشیم. حالا کسانی دیگر حتی تنها هم مثل اینکه نمی‌توانند راه بروند! گویا زمین میخ دارد یا سیخ دارد! ولی برای ما میخ و سیخ و اینها نیست و همین‌طور می‌توانیم راه برویم و مشکلی در راه رفتن نداریم. لذا رفقا و دوستان اگر یک وقت مطلبی یا [مسئله‌ای] دارند در یک فرصت‌های دیگری که پیش می‌آید در خدمتشان باشیم. دیگر گفتیم که عذر عند کرام الناس مقبول.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راجع به بحثی که دیروز شد و عرض شد که در مسئله صلاة، تفسیری که از دخول وقت است: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ ... ﴿الإسراء، ۷۸﴾** این تفسیر به نظر صحیح نیست؛ گرچه ممکن است به تبادر ادعای همین وقت اولی بشود.

بسیاری از آقایان فقها فرموده‌اند که: مفهوم **أَقِمِ الصَّلَاةَ** به معنای دخول وقت صلاة ظهر است، و وقت صلاة ظهر به این معناست که تا قبل از مُضَى أَرْبَعِ دَقَائِقَ، امر به صلاة عصر نیامده است. مترتب بر این قضیه فروعی هست مثلاً فرض کنید که اگر شخصی نماز ظهر را در همان ابتدای وقتی که امر می‌آید فوت کند - اگر این تفسیر را بخواهیم ملاحظه کنیم - در اینجا قضایی که از او می‌شود فقط باید قضای

صلاة ظهر بشود نه صلاة عصر؛ چون هنوز امر به صلاة عصر نیامده است. یا اینکه مثلاً اگر شخص در همان [ابتدا] نماز ظهر و عصرش را بخواند به تصور اینکه وقت دلوک شمس شده و وقتی که از نماز فارغ می شود، متوجه می شود که مثلاً تازه یک یا دو دقیقه دلوک شده و [در] دو دقیقه از وقت در اینجا نماز عصر خوانده شده است. در اینجا نماز عصرش باطل است؛ به خاطر اینکه نماز ظهرش که تبعاً قبل از دلوک افتاده و نماز عصر هم در وقت اختصاصی نماز ظهر واقع شده و هنوز امری به این تعلق نگرفته است که بخواهد این نماز [عصر] صحیح باشد. روی این جهت، هم نماز ظهر در اینجا باطل است؛ چون قبل از وقت بوده و هم نماز عصرش باطل است چون در وقت اختصاصی نماز ظهر بجا آورده است. پس در هیچ کدام در اینجا امر نسبت به او تعلق نگرفته است.

مثل اینکه شما فرض کنید که نماز ظهر را ساعت ده بخوانید این فایده ندارد یا اینکه نماز عصر را در وقت نماز مغرب بخوانید، فایده ندارد؛ چون خارج از وقت است. آن مأمور به باید در وقت تعلق امر بیاید و نسبت به آن انجام بشود. این یک مطلب.

اما آنچه را که به نظر می رسد - و عجیب اینکه وقتی که من بعداً رفتم، گفتم راجع به این قضیه اصلاً خودم بروم ادله و روایات را ببینم و دیدم روایات هم همین قضیه را تأیید می کنند - [این است که] مثلاً یک روایت در این قضیه دیدم - یکی و دو تا هم نیست - و تعجب کردم که چطور با وجود این ادله یک همچنین نظری در اینجا مطرح است. روایت زراره که من بسیاری از آنها را حذف کردم حالا خود رفقا بروند ببینند - هم در وسائل و هم در مستدرک هست - و من این را از مستدرک نقل می کنم:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن هذه الآية: (اقم الصلاة لدلوک الشمس الى غسق الليل) إلى أن قال: قال عليه السلام: وإذا زالت الشمس، دخل وقت الصلاتين.^۱

چطور امام علیه السلام نمی فرماید: دخل وقت الصلاة الظهر؟! اگر زوال پیدا شود، هنوز وقت عصر نیامده است، پس چرا امام علیه السلام نمی فرماید: و اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاة ظهر؟! وقتی که اربع رکعات شد، مَضَى اربع دقائق که شد، آن موقع یدخل وقت الصلاة مثلا عصر، که یمتد الى المغرب.

نظیر این روایت ما زیاد داریم، خود رفقا بروند آن را ببینند. فقط یک روایتش را نوشتم به عنوان نمونه و نگاه کردم روایات بسیاری در این زمینه هست که امام علیه السلام به وقت الصلاتین در اینجا اشاره دارند.

این همین مطلب است؛ یعنی همین مطلب که وقتی که وقت صلاة می شود، صلاة ظهر و عصر با هم

۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۰۶.

تشریح می‌شود. یعنی از الان دیگر شما می‌توانید نماز ظهر و عصر را بخوانید به یک انشا واحد، لا بالإنشائین المتعددين. بالانشا الاول یدخل وقت الصلاة الظهر و بالانشا الثاني من قبل الشارع یدخل وقت الصلاة العصر نه! به یک انشا در اینجا وقت صلاة ظهر و وقت صلاة عصر می‌آید.

وقتی که به یک انشا آمد معنایش این است که: همان ملاکی را که شارع برای وجوب ایتیان به صلاة ظهر با زوال شمس ملاحظه کرده است، همان ملاک را برای وجوب و التزام به صلاة عصر در وقت زوال مشاهده کرده است. الا اینکه در اینجا ملاک ثانی وجود دارد و آن ملاک ثانی عبارت است از: تأخر صلاة العصر بعد صلاة الظهر. این تأخرش هم تأخر ذکر است؛ یعنی اگر انسان متوجه باشد و در ذکر باشد، او باید صلاة عصر را متأخراً عن صلاة ظهر ایتیان کند. اما اگر آمد نه! این ذکر را در اینجا نداشت، فرض کنید که خیال کرده که نماز ظهر را خوانده، می‌آید نماز عصر را در اینجا می‌خواند. و وقتی که نماز عصر را می‌خواند یک دفعه متوجه می‌شود که نماز ظهر را نخوانده است. یعنی این نماز عصر را در وقت نماز ظهر می‌خواند، یعنی نه در وقت اختصاصی نماز ظهر، یعنی الان روی این حساب ما دیگر وقت اختصاصی نداریم، بلکه وقت فضیلت داریم.

وقت اختصاصی به آن وقتی گفته می‌شود که ایتیان به غیر از آن مأمور به در وقت آن ایتیان موجب بطلان است. وقت فضیلت به وقتی گفته می‌شود که آن وقت اولویت دارد نسبت به سایر اوقات. وقت صلاة ظهر اولویتش از همان اول است تا فرض کنید که یک قدم، وقت صلاة عصر این است که به دو برابر برسد آن سایه. وقت اشتراکش هم این است که هر دوی اینها تا قبل از غروب آفتاب امتداد پیدا کند.

بناءً علی هذا اگر شخصی آمد در وقت فضیلت نماز ظهر که همان ابتدا در اول وقت است - البته وقت فضیلت فقط چهار رکعت و چهار دقیقه که نیست، آن امتداد دارد، در همان چهار دقیقه اول که اصلاً امکان ایتیان به غیر از صلاة در آنجا نیست، یعنی فقط چهار دقیقه است، پنج دقیقه است دیگر نه بیشتر - در آنجا آمد نماز عصر را خواند؟ این تکلیفش چیست؟

اگر ما قائل به آن تفسیر اول بشویم این صلاة عصر باطل است. چرا؟ چون در وقت اختصاصی نماز ظهر خوانده شده است. یعنی در وقت اختصاصی به صلاة ظهر الان در اینجا آمده نماز عصر را خوانده و این باطل است.

اگر قائل به تفسیر دوم بشویم این صحیح است یا باطل است؟ این درست است. چرا؟ چون امر به صلاة عصر آمده و صلاة عصر را هم ایتیان کرده است. شارع آمده صلاة ظهر و صلاة عصر، هر دو را خواسته نه اینکه فقط صلاة ظهر را بخواند، آمده هر دو را خواسته. مثل اینکه فرض بکنید که من

می‌گوییم آقا شما این دو تا سیب را می‌توانی بخوری، یعنی به یک امر واحد تعلق دارد. یک وقتی می‌گوییم: آقا اول شما این سیب را می‌توانی تناول کنی. وقتی سیب را خوردی، می‌گویی آقا تکلیف این یکی چیست؟ می‌گوییم: حالا یک ساعت دیگر تکلیف [این] را بعداً تعیین می‌کنم همین! و حرفی نمی‌زنم. وقتی که از هضم این سیب اول، نیم ساعت گذشت - چون معمولاً هضم میوه‌ها نیم ساعت بیشتر طول نمی‌کشد - می‌گوییم حالا بیا این سیب را بخور! یعنی دو امر، دو انشا در اینجا برای اکل تفاحین تعلق گرفته است.

یک وقتی می‌گوییم: بابا من حوصله ندارم بخوام بروم نیم ساعت دیگر بیایم و یک امر دیگر بکنم، می‌خواهم یک امر بکنم بروم پی‌کارم و زندگی دارم. می‌گوییم: این هر دو را بگیر بخور! منتها این را بعد از این یکی، همین‌طور با هم نخور خفه می‌شوی! اول این یکی را بخور، یواش یواش بگذار از معده‌ات رد شود و خیلی عجله نکن این هم برای تو است، کسی بر نمی‌دارد این هم برای تو است، بگذار نیم ساعت رد شود بعد برو این را بخور. این نه اینکه حتماً باید این را بعد از آن بخورد نه، از نقطه نظر وجودی به جهت اینکه - البته مانحن فیه تفاوت می‌کند - از نقطه نظر وجودی این هم اگر اول بخورد فرق نمی‌کند یا اینکه این مثلاً نفعش بیشتر است، فائده‌اش بیشتر است. می‌گویند این را اول بخورد در اول وقت، در صبح ناشتا، فائده‌اش بیشتر است. اول سیب بخورد بعد که مثلاً یک‌خرده گذشت حالا بیاید آن میوه دوم را بخورد. یعنی یک تفاوتی دارد.

یا اینکه اصلاً تفاوت هم ندارد؛ از آن اول مولا امرش به دو چیز تعلق می‌گیرد به انشا واحد. چه اشکال دارد که انشا به یک امر باشد یا انشا به دو متعلق باشد یا انشا به صد تا باشد. فرض بکنید که یک وقت می‌گوییم اکرم فلان عالم، یا می‌گوییم اکرم علمای قم! اینکه به یک امر تعلق می‌گیرد انبساط پیدا می‌کند به انشاهای متعدده، به تعداد متعلقات خارجی مأمور به، [چه تفاوتی می‌کند].

در اینجا شارع آمده گفته **أقم الصلاة** یعنی صلاتین را هر دو باید شما اقامه کنید، منتها صلاة عصر متأخر باشد از صلاة ظهر. حالا اگر شما آمدید و در اینجا صلاة عصر را بدون صلاة ظهر ایتان کردید در حال ذکر، از این نظر که متعمداً و در حال ذکر شرط دوم انجام نشده، این چه می‌شود؟ این باطل است؛ چون تأخر در اینجا باید باشد. اما اگر در حال تعمد نباشد، آیا آن شرطیت برای صلاة، ملغی می‌شود یا ملغی نمی‌شود؟ مثلاً فرض بکنید که طهارت انسان و ثوب از خبث شرط برای صحت صلاة است. - هم طهارت حدی هم خبثی، حالا در خبثی این شرط است - اگر فرض کنید انسان با ثوب متنجس نماز خواند، این شرط شارع در اینجا محقق نشده و نماز باطل است.

اما شارع در اینجا آمده منة علی العباد شرطیت ذکر را آورده و [گفته:]: اگر متذکر هستی، اگر

متوجه هستی این شرطیت را من برایت می‌گذارم؛ اما در حال عدم ذکر و عدم توجه - نسیان نه - یا در حال غفلت این شرطیت را من برمی‌دارم. پس نمازی که خوانده می‌شود نماز صحیح است. چون آن شرطیت را شارع خودش من طبق نفسه ملغی کرده. اما درباره طهارت حدیثی این کار را نکرده و نیامده آن طهارت حدیثی را مشروط به ذکر قرار بدهد. گفته اگر نماز خواندید به این اعتقاد که متطهر هستی، بعداً مشخص بشود که وضو نداری؛ دیگر حدیث لا تعاد اینجا را شامل نمی‌شود. چون آن لا تعاد الصلاة الا من خمس القبلة و الوقت و الطهور و الركوع و السجود^۲ این پنج تا را شارع آمده استثنا کرده در مورد این [صلاة].

حالا راجع به طهارت خبثیه ما می‌بینیم شارع در اینجا آمده این را جزو مستثنی منه قرار داده نه جزو مستثنی. آن چیزی که جزو مستثنی است الطهور، طهارت حدیثیه است لا طهارة الخبثیه. پس طهارت خبثیه به مقتضای حدیث لا تعاد در اینجا شرطیتش ملغی می‌شود. در مورد شرطیت تأخر صلاة عصر، ما می‌بینیم جزو مستثنی منه است. لا تعاد الصلاة در اینجا نیامده که در اینجا می‌گوید الا فی تاخر الصلاتین، چون یکی وقت است و در اینجا وقت آمده جزو مستثنی قرار گرفته نه مستثنی منه. وقتی که جزو مستثنی شد پس بنابراین، نمازی را که شخص خوانده بنا بر آن تفسیر اول، داخل در مستثنی قرار می‌گیرد و باطل است، یعنی نماز عصر در اینجا می‌شود باطل.

بنا بر تفسیری که امام علیه‌السلام فرمودند که دلوك شمس یعنی دخل وقت الصلاتین، وقت الصلاتین هر دو داخل می‌شود، روی این تفسیر صلاة عصر می‌شود درست، باید برود نماز ظهر را حالا بخواند. چون آن حالت ذکر برداشته می‌شود و وقتی که برداشته شد حدیث و لا تعاد می‌آید و اصل صلاة عصر را در اینجا امضا می‌کند.

حالا فرض بکنید اگر یک شخصی - حالا عیب ندارد قضیه یک خرده کش پیدا کند - یک دفعه از خواب بیدار شد و دید چهار دقیقه به غروب مانده و نماز ظهر و عصر را نخوانده است. روی این مفاد کدام یک از دو نماز را باید بخواند؟ نماز ظهر را باید بخواند یا نماز عصر را؟ چون الان دو نماز به او واجب است: یکی نماز ظهر را نخوانده یکی هم نماز عصر را نخوانده است. اگر ما قائل به وقت اختصاصی باشیم؛ یعنی بگوییم چهار دقیقه ابتدای دلوك، وقت اختصاصی ظهر است، پس نماز عصر در وقت اختصاصی باطل است، همان طوری که در اینجا این طور است چهار دقیقه قبل از مغرب وقت

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۷۹: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرُزَاةَ: لَا تُعَادُ الصَّلَاةُ إِلَّا مِنْ حَسَةِ الطَّهْوَرِ وَالْوَقْتِ وَالْقِبْلَةِ وَالرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ.

اختصاصی صلاة عصر است. پس در اینجا صلاة ظهرش قضا شده است. باید در اینجا نماز عصر را بخواند.

حالا اگر قائل به هر دو بشویم؛ یعنی در اینجا قائل به وقت اختصاصی نیستیم، هر دوی اینها را شارع واجب کرده بدون وقت اختصاصی، و شرط صلاة عصر متاخراً عن صلاة ظهر است؛ یعنی باید صلاة ظهر را بخواند تا اینکه صلاة عصر بخواند، درحالی که در اینجا بیش از چهار رکعت وقت ندارد. یعنی فقط فرصت برای یک چهار رکعت دارد یک اربع رکعات. این اربع رکعات إما بصلاة الظهر او صلاة العصر، در اینجا کدام را باید بخواند؟

بینیم فقها چه می فرمایند!

تلمیذ: ظهر، چون وقت وجوب ظهر هست سرچایش...

استاد: الان ترتیب در اینجا معنی ندارد. زیرا اگر بخواند ظهر را بخواند اصل ترتیب دیگر در اینجا از بین می رود چون دیگر عصری نمی ماند یعنی موضوع در اینجا منتفی می شود. صلاة عصر در وقتی واجب است که متاخراً عن صلاة ظهر إتیان بشود. وقتی شما صلاة ظهر را می خوانید دیگر اصلاً فرصتی برای صلاة عصر نیست.

تلمیذ: وقتی شارع تشریح کرد هر دو را با هم...

استاد: هر دو با هم تشریح کرده، در این حرفی نداریم. یکی اینکه صلاة عصر را متاخراً عن صلاة ظهر تشریح کرده یک شرط دیگر در اینجا آورده است. حالا در ما نحن فیه اگر وقت برای هر دو باشد هم شرط اول شارع در اینجا انجام می شود که وجوب هر دو است، هم شرط دوم در اینجا انجام می شود که تأخر صلاة عصر بعد از صلاة ظهر است. اما اگر فرصت فقط برای اربع رکعات باشد دیگر در اینجا آن شرط دوم خود به خود منتفی است. دیگر سری نیست که بتراشیم! دیگر نماز عصری نمی ماند تا اینکه بخواند شرطیت تأخر صلاة ظهر بیاید. اینجا دیگر چیست؟ اختیار است. می خواهد نماز ظهر را بخواند می خواهد نماز عصر را بخواند خلافاً للقوم که فتوای به وجوب صلاة عصر در اینجا دادند!

حالا یک مطلب و فرع دیگر را هم در اینجا مطرح می کنیم و آن این است: اگر شخصی می خواهد وارد یک جا بشود - عیب ندارد حالا که وارد نماز شدیم حج را بگذاریم کنار، چون نماز مهم تر است،

فَإِنْ قَبِلْتَ قَبْلَ مَا سَوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سَوَاهَا^۳

واقعاً عجیب است! من هنوز صحبت های مرحوم آقا در ذهنم هست. کیفیت صوتشان، [بیانشان]

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۹۴.

وقتی که داشتند جریان حی علی خیر العمل را که عمر آمد و تغییر داد به الصلاة خیر من النوم، می گفتند - در مسجد قائم، در زمان شاه در جلسات صبح جمعه - خیلی بیان عجیبی بود.

واقعاً یک عارف نگاهش نسبت به مطالب و نسبت به حقایق چطور است. من یک مقداری ظاهراً در جلد سوم [سرار ملکوت آوردم] البته ان شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد در سیمای عاشورا این قضیه را به نحو مبسوط [بیان] می کنم. راجع به کیفیت نگرش یک عالم دینی به ظاهر احکام یا به باطن احکام. این خیلی بحث مهمی است که اصلاً توجه، نگرش، طرز فکر، آتجاه، فهم و بینش یک عالم دینی نسبت به احکام بر چه اساسی باید باشد. در پاورقی های /جتهاد و تقلید اگر مطالعه کرده باشید آنجا این قضیه هست. ان شاء الله این مطلب را اگر توفیق پیدا کنم - هنوز که شروع نکردیم - قصد دارم خدا بخواهد آن را اینجا بیاورم.

گاه گاهی من می گویم که آدم لازم نیست با یک شخص یک هفته، یک ماه، یک سال، بماند تا از مافی الضمیرش اطلاع پیدا کند، بلکه یک حرفی که می زند کافی است. با یک کسی می نشیند، یک سخن می گوید، یک حرف می زند، یک اعلامیه می دهد، یک چیزی می نویسد، یک صحبت می کند، یک منبر می رود، یک جا سخنرانی می کند، یک جا میان جمع حتی یک چیزی از دهانش می پرد؛ دیگر کافی است که انسان به خم و چم آن شخص و به روحیات آن شخص و به طرز تفکر آن شخص و به میزان پختگی و خامی آن شخص پی ببرد و اطلاع پیدا بکند.

ایشان می فرمودند: همین یک جمله عمر که به جای حی علی خیر العمل، الصلاة خیر من النوم را می آورد، عمر را به ما نشان می دهد. نماز از خواب بهتر است! بابا نرمش هم از خواب بهتر است، دیگر چرا حالا سراغ نماز برویم! الاکلنگ هم از خواب بهتر است! فوتبال و والیبال هم از خواب بهتر است! خوب راه رفتن هم از خواب بهتر است، همه اینها از خواب بهتر است. اینکه نماز از خواب بهتر است این اولاً معرفت این شخص را نسبت به نماز نشان می دهد که این اصلاً راجع به نماز چه تفکری دارد، چه می گوید، نظرش چیست، نماز را چه می داند!

آیا آنچه را که بزرگان و اولیاء و عرفا راجع به مقام اتصال عبد در حال نماز با خدا و با پروردگارشان تلقی می کردند [می داند!] آن عبارت های امام سجاد در صحیفه سجادیه راجع به وقت نماز، وقتی که حضرت می خواهند نماز بخوانند، آیا این تلقی را دارد؟ یا اینکه نه، بلند شوند مردم ببینند از خواب و ببینند بالاخره چه خبر است. چرت می زنید و چشمتان را می مالانید، بلند شوید بس است دیگر گرفتید خوابیدید، بیاید. همه مردم حرکت کنند در خیابانها، مردم دارند راه می روند، درها یکی یکی باز می شود. چه خبر شده است؟ مثلاً اینجا یک مملکت اسلام است، مردم بلند می شوند می آیند

مساجد، تازه این طور هم نیست که بخواهند در خانه‌هایشان باشند می‌گویند نه حتماً بیاییم در مساجد که ببینند دارند راه می‌روند، جمعیت دارد حرکت می‌کند. عجب! اینها چه مردمانی هستند چقدر اینها به فکر مملکتشان هستند، مواظبت دارند بر مسائل اجتماعی‌شان، و بیایند و صفوفشان را مرتب کنند و هی صف‌ها را زیاد کنند. امام جماعت یک خرده صبر کند، دو تا آیه قرآن بخوانیم تا بیشتر جمع شوند، جمع شوند تا اینکه سفیدی می‌خواهد بزند و بالاخره مجبوریم یک نمازی بخوانیم تا اینکه جمعیت مسجد بیشتر بشود!

من یک وقتی بعد از انقلاب در این جمکران رفته بودم و آنجا نماز جمعه می‌خواندند - البته یک بنده خدایی از پیش خودش ظاهراً می‌خواند [و منصوب] نبود، بعد ما هم گاهی می‌رفتیم. می‌دیدیم هنوز جاهای دیگر [برگزار] نشده بود. یک روز رفتیم جمکران رفتیم و اتفاقاً باران می‌آمد. خب آقا وقت نماز شده بخوان دیگر باباجان! گفته بوده قرآن بگذارید سوره جمعه را **يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ... ﴿الجمعة، ۱﴾** که هی مردم بیایند و خلق الله هم نیامدند، چون باران می‌آمد. هیچ کس نمی‌آمد، کلاغ‌ها نبودند چه برسد مردم! آقا سوره جمعه تمام شد. گفت سوره سبح بگذارید آن هم خواندند سبح تمام شد سبح بگذارید! نمی‌دانم تسبیح هی یکی یکی. بابا آقا می‌خوانید بخوانید، نمی‌خوانید بلند شویم برویم. بالاخره مجبور شد یارو با اخم و تخم معلوم بود که خیلی هم همچنین از کار خدا و جبرائیل در تنظیم و تدبیر امور خیلی رضایت ندارد از اینکه در موقع ظهر باران آمد. و خودش هم دیگر به زبان آمد و گفت امروز دو رحمت باعث شده که این مجلس ما خالی باشد: یکی باران الهی بود و دیگری قضیه‌ای بود که مردم خلاصه نیامده بودند آنجا، نمی‌دانم چه بود. خلاصه زود سر و ته را هم آورد و خطبه‌ها را تمام کرد.

واقعاً اگر ما برویم در حال و هوای این گونه افراد، چه تفاوت‌هایی می‌بینیم؟ موقع نماز ظهر است خب بلند شو نمازت را بخوان دیگر، بلند شو خطبه بخوان، [کاری نداشته باش که] چند نفر هستند. آن چیزی که واجب است در نماز جمعه، اجتماع سبع نفرات، یا اینکه بنا بر بعضی خمس نفرات، و خطیب هم شخصی باید باشد که بتواند خطبه بخواند و یک مقداری مسائل اخلاقی و سایر مسائل را بیان کند، نصیحتی بکند. اینها را بیاید برای مردم بیان بکند، اینها خیلی مسائل مهمی هستند، یعنی ریزه‌کاری‌های مطلب در اینجا هست که بزرگان اینها را فرموده‌اند و پرده برداشته‌اند.

ما حالا می‌گوییم فلان کس، معاند، سنی، یا مثلاً فلان، ولی وقتی که نگاه به خودمان می‌کنیم، می‌بینیم فقط یک اسمی تغییر کرده و ما هم در همان حال و هوا هستیم، ما هم در همان فضاها هستیم تفاوتی نمی‌کند.

وقتی که اجتماع هفت نفر محقق می‌شود، بسم الله بلند شو خطبه را بخوان و بیا [تمام] کن! آن وقت می‌بینی آن نماز جمععات چه صفایی دارد، آن صفای در نماز جمعه و آن نورانیت و آن نزول رحمت و برکت. به جای اینکه بنشیننی هی یسیح بگذاری، نشد سوره صف رو بگذار، سوره تغابن را بخوان، منافقین هم رویش بگذاری، هی یکی یکی، آقا یکی دارد می‌آید! یکی از آنجا پیدایش شد آقا بیا این صف مؤمنین را تشکیل بده، صف مؤمنین! من می‌خواهم بروم خطبه بخوانم، بیا صف مؤمنین را تشکیل بده. بگذار برود رد کارش بابا، می‌خواهد برود نماز امام زمان بخواند به تو چه. اینها را من دیدم و دارم می‌گویم، صدایش می‌کنند بیا آقا بنشین صف، صف را زیادش کنیم، بعد هم تعطیل شد نمی‌دانم چه شد تعطیل شد!

ایشان می‌فرمودند همین کلامی که هست نشان می‌دهد که این اصلاً نمازی را اعتقاد ندارد، اتصال را نمی‌فهمد، این فقط یک تظاهر را می‌فهمد، به نماز هم در قالب تظاهر ارزش می‌دهد، در قالب اجتماع بها می‌دهد. لذا می‌آید صلاة تراویح را که براساس فرادی تشریح شده، این را وقتی می‌بیند که جای خوب و مناسبی برای تظاهر و اجتماع است، مردم دیگر همه روزه می‌گیرند و شب ماه رمضان است و عبادتی انجام بدهند. یعنی طبع قضیه اقتضای اجتماع را می‌کند. می‌گوید از این فرصت استفاده کنیم، از این فرصت برای اهداف خودمان که این تظاهرات و اجتماعات و این نمود و ظهور قضیه باشد استفاده بکنیم، تشریح خدا را برمی‌گرداند و تحریف می‌کند به بدعت. می‌گوید صلاة تراویح باید به نحو اجتماع باشد، به نحو جماعت باید باشد. او چه می‌فهمد؟ او چه درکی دارد؟ واقعاً چه درکی دارد؟

یا اینکه نه، پیغمبر می‌فرماید: الصلاة خیر موضوع؛^۴ یعنی مهم‌ترین حکمی که در شرع تکلیف شده و قلم وضع روی آن قرار داده شده است مسئله صلاة است. چون ارتباط انسان در صلاة از همه تکالیف قوی‌تر است، از روزه قوی‌تر است، از صوم قوی‌تر است، از خمس قوی‌تر است، از جهاد قوی‌تر است، از حج قوی‌تر است، از امر به معروف و نهی از منکر، از همه قوی‌تر، آنکه هست نماز است. در نماز انسان حالت اتصال را برای خودش حفظ می‌کند و بعد از این اتصال است که تصمیم می‌گیرد چه کند، جهاد کند یا نکند. اول اتصال را باید ایجاد بکنی، وقتی این اتصال ایجاد شد، آن وقت خدا می‌اندازد در سرت که جهاد بکنی یا نکنی، امر به معروف بکنی یا نکنی، در اینجا فلان عمل را انجام بدهی یا ندهی، در آنجا این کار را بکنی یا نکنی. اول جنبه اتصالیه باید در اینجا حفظ بشود. این همان نکته‌ای است که بزرگان نسبت به این مسئله [نظر داشته و تأکید می‌کردند].

حالا بیاییم سر بحث خودمان، اگر شخصی مسافر است و وارد در یک جا می‌شود و نگاه می‌کند

۴. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۳.

می بیند چهار رکعت بیشتر تا غروب نمانده و نماز ظهر و عصر را هم نخوانده است، این چه کار باید بکند؟ مسافر است که اگر قصد ده روز بکند، این شخص در اینجا چهار رکعت بیشتر نمی تواند بخواند و یکی از دو نماز فوت می شود. اگر قصد نکند قصد سفر بخواد داشته باشد قصد کمتر یا قصد سفر، فرض کنید که شخصی بخواد به مسافرت برود و موفق به ایتیان هر دو نماز ظهر و عصر می شود. چه کار باید بکند؟ آیا می تواند قصد ده روز را بکند و یکی از دو نمازش فوت شود؟ یا اینکه نه، قصد ده روز را از ابتدا نمی تواند بکند، باید قصد اقل من عشرة ایام بکند تا اینکه بتواند هر دو صلاة ظهر و عصر را ایتیان بکند. در اینجا ما می توانیم مسئله را به این کیفیت مطرح کنیم که آیا خود تعلق به صلاة ظهر و عصر معلول برای قصد است یا علت آن؟ یعنی آیا قصد انسان برای سفر و حضر خودش، از علل برای تعلق امر شارع و انشای شارع می شود به کیفیت صلاة، یا اینکه انسان متأخر از امر شارع و از آن اراده شارع، باید به امور خودش و به تکلیف خودش پردازد؟

اگر آمدیم گفتیم که نه، صلاة خودش متأخر از اختیار انسان است. شارع این اختیار را به دست انسان داده است و اختیار حضر و اختیار سفر در دست انسان است و انسان هر جا می خواهد برود و این طبعاً یک امر عادی است. در آن مواردی که موارد قهری است چطور در آنجا امر متأخر از اراده انسان است؟ یعنی فرض بکنید وقتی که انسان در منزل خودش باشد، همان طور که گفتیم یک مرتبه از خواب بلند شود یا یک مرتبه حالت ذکر برایش پیدا شود، در غفلت و نسیان است یا در هر چه هست، خیال می کند نماز ظهرش را خوانده، بعد یک دفعه چهار دقیقه به غروب می شود می بیند نماز ظهرش را هم نخوانده است و خیال می کرده نماز عصرش باقی مانده است. در حالی که می بیند هر دو نماز باقی است. این شخص در اینجا نه مسافر است و نه هیچ چیز دیگر و در منزل خودش است، پس این امر شارع در اینجا متأخر از اراده و این وضعیت و موقعیت او تعلق می گیرد. الان که در حضر هست، امر شارع هم به اربع رکعات می آید، نمی آید به نماز ظهر و عصر، چون در اینجا چیست؟ خود نفس حضور در اینجا، موجب این تحقق موضوع مسئله است و موضوع مسئله حالت حضور است، حالت مسافر نیست، شخص مسافر نیست.

حالا آیا اگر این مسئله در اختیار او باشد؛ یعنی اگر قصد سفر یا قصد اقامت در اختیار او باشد، این شارع امر به صلاة را مرتب بر این قصد قرار داده است؟ یعنی شارع می گوید: آقا! تو مختار هستی! اگر قصد اقامت کنی من فقط از تو یک نماز می خواهم - حالا یا نماز ظهر یا عصر، همان طور که گفتیم بنا بر آن اختیار خودش است. چون بالاخره یک نماز علی کل حال فوت می شود - اگر قصد سفر کنی این دو نماز است و آن دیگر به اختیار خودت است.

یا اینکه نه! امر به صلاة ظهر و عصر از ابتدای دلوک شمس آمده، چون بالاخره دلوک شمس که بر این تعلق گرفته، آن شخص بالاخره خواب هم باشد، امر به اقم الصلاة آمده است. حالا فرض کنید که خواب است، امر به اقم الصلاة شارع که بر او تعلق گرفته است فقط به صلاة ظهر تعلق گرفته یا به هر دو صلاة هست؟ اینجا دیگر بحث برمی‌گردد به واجب مطلق و مشروطی که ما می‌روی آن تأکید داشتیم، که در اینجا خیلی اشتباه می‌شود، که آیا وجوب صلاة نسبت به وقت وجوب مطلق است یا وجوب مشروط است؟ کدام در اینجا هست؟ وجوب صلاة به نسبت به مثلاً وقت چیست؟ این طوری که همه می‌گویند وجوب، وجوب مشروط است؛ یعنی قبل از وقت این صلاة در اینجا واجب نیست، به طور کلی اصلاً واجب نیست و وقتی که این وقت می‌آید این صلاة واجب می‌شود.

روی این تفسیر، وقت در اختیار انسان است و انسان می‌تواند خودش را مقیم و حاضر قرار بدهد. در نتیجه فقط یک صلاة ظهر یا صلاة عصر برایش واجب است، آن یکی دیگر قضا می‌شود. یا می‌تواند انسان خودش را مسافر قرار بدهد، یعنی قصد سفر بکند یا قصد اقل من عشرة ایام، که در این صورت هر دو را می‌خواند هم صلاة ظهر را و هم صلاة عصر را. این در صورتی است که وجوب صلاة به نسبت به وقت بشود وجوب مشروط که همه این را می‌گویند.

اما روی مبنای ما که وجوب صلاة بالنسبة به وقت، وجوب مطلق است و وقت، شرط وجود است نه شرط وجوب. فرض بکنید که مولا می‌گوید: اکرم زیداً ليلة الخميس. الان که نیامده ليلة الخميس الان ليلة الأربعاء است و مثلاً یک هفته دیگر مانده است. مثلاً ليلة الخميس قادم. امر به کرام، امر الان است، وقت اکرام چیست؟ یعنی وقت تعلق وجوب بعد الاسبوع است نه این ليلة الخميس قادم یعنی بعد از مثلاً عشرة ایام بعد از سبعة ایام این وقت آن [اکرام] هست.

پس بنابراین، وجوب اکرام این به نسبت به ليلة الخميسی که می‌آید، می‌شود وجوب مطلق یا وجوب مشروط؟ در وجوب مشروط همان طوری که قبلاً عرض کردیم با تحقق شرط امر به آن متعلق در آنجا انشاء می‌شود، و اگر شرط متعلق نباشد، موضوعی هم تقریباً برای تکلیف نخواهد بود. چه مثال می‌زدیم یادتان هست؟! فرض کنید که در زلزله یا در کسوف یا در خسوف، در آنجا وجوب به صلاة آیات، مشروط به تحقق خسوف است، مشروط به تحقق کسوف است. کسوف هم متعدد است و فرق می‌کند، یا مشروط به زلزله است. اگر بیایند به انسان بگویند که آقا اگر شما در قم باشید فردا ساعت ده در قم زلزله می‌آید. گر انسان در قم باشد و فردا زلزله بیاید، نماز آیات واجب می‌شود. امشب می‌تواند از قم خارج بشود یا نه؟ می‌تواند خارج شود برود طهران، برود شیراز، برود اماکن دور که شرط تحقق در آنجا منتفی باشد. وقتی منتفی است، نماز نیست دیگر. آنهایی که در قم هستند، آنها نماز برایشان

واجب است. آنهایی که در شیراز هستند و زلزله‌ای هم ندیدند نماز هم برایشان واجب نیست. در واجب مشروط، شرط تحققِ وجوب، تحقق شرط است و قبل از تحقق شرط اصلاً وجوبی تعلق نمی‌گیرد. پس بنابراین، روی این حساب اگر شخصی یک ساعت به ظهر سوار هواپیما می‌شود می‌رود بالا، همراه با گردش زمین این هم می‌چرخد، این هیچ وقت نماز به او واجب نمی‌شود، خوش به حالش است بی‌خیال! چون هیچ وقت وقت زوال نیامده است. نصف ساعت قبل از زوال، همراه با این دوران ارض آن هم بگردد؛ نه نماز ظهر باید بخواند نه عصر بخواند، نه فلان. البته حالا اگر ما یک جور دیگر بخواهیم بگوییم که علی‌کل حال که نماز واجب است، باید سراغ ادله دیگر برویم. اما نسبت به اصل قضیه شرط، محقق نیست. شرط، شرط زوال است. شرط صلاة در اینجا، زوال است و تحقق پیدا نکرده است. اما باید دنبال ادله دیگر رفت. یعنی اگر ما توانستیم از ادله دیگر وجوب صلاة را فی کل حال و فی کل مقام اثبات بکنیم که هست، آن در آنجا باید یک فکری و یک کاری بکنیم و یک حلی باید برای این قضیه پیدا کنیم. ولی اگر نه، ما آن ادله را قبول نکردیم، وجوب صلاة در اینجا منتفی است، چون شرط منتفی است. شرط، دلوک شمس است و دلوک شمس هم در اینجا منتفی است.

اما اگر ما وجوب صلاة را به نسبت به وقت، واجب مطلق می‌دانیم نه واجب مشروط، و وقت را شرط وجود می‌دانیم نه شرط وجوب - که بینهما فرق من الارض الى السماء - در این صورت شخص نمی‌تواند در اینجا فرار کند، این شخص در هر حالی که باشد، آن صلاة فی کل حال برای او واجب خواهد شد. یعنی وقتی که خارج می‌شود گرچه الان دلوک شمس نشده، الان مطابق با همان شرایطی که برای او در غیر از آن انجام می‌شده، بایستی که حرکت کند؛ حالا وضعش فرق کرده این هم به همان کیفیت تفاوت می‌کند و به همان کیفیت بایستی که در اینجا انجام بدهد.

این قضیه می‌شود مثل اکرام ليلة الخميس. اگر فرض کنید که اکرام زید در ليلة الخميس هست و این اکرام را انسان می‌تواند بگوید که چون اکرام، مشروط به ليلة الخميس هست و هنوز که ليلة الخميس نیامده است، پس بنابراین قبل از ليلة الخميس من اصلاً قم را ترک می‌کنم می‌روم طهران تا اینکه حضور در قم به عنوان شرط تحقق موضوع، منتفی بشود. می‌شود؟ نمی‌شود. چرا؟ چون واجب می‌شود واجب مطلق. وقتی واجب مطلق شد، تهیه مقدمات و حضورش هم می‌شود جزو مقدمات وجودیه برای واجب مطلق و در آنجا لازم است.

با این مبنا زمین تا آسمان اصلاً احکام تفاوت می‌کند. یعنی به‌طور کلی اصلاً مسائل همه عوض می‌شود، همه تغییر پیدا می‌کند. آن وقت بر همین اساس ما گفتیم حج می‌شود واجب مطلق. حج دیگر واجب مشروط نیست، حج که مشروط به استطاعت است، استطاعت شرط برای وجوب نیست، شرط

وجودی است. وقتی شرط وجودی شد، شما از وقتی که بالغ می‌شوی باید به دنبال استطاعت بروی نه اینکه صبر کنی استطاعت بیاید. ببینید چقدر تفاوت کرد! اینکه بخواهید بنشینید و بگویید من صبر می‌کنم تا استطاعت بیاید، این می‌شود واجب مشروط، اما اگر واجب مطلق هست باید خودتان از اول بلوغ بروید دنبالش، چون حج می‌شود واجب مطلق، حج دیگر واجب مشروط نیست، استطاعت می‌شود مقدمه.

وقتی که امام علیه‌السلام می‌فرماید زاد و راحله، شرط وجوب نیست بلکه شرط وجود است. بله! هر کسی از شما طهران بخواهید بروید، سوار اتوبوس می‌شوید و می‌روید ۷۲ تن تاکسی می‌گیرید. حالا تاکسی شرط واجب است؟ نه شرط وجود است. پیاده که نمی‌توانید بروید باید سوار ماشین بشوید. پس تهیه سیاره، تهیه اتوبوس و امثال ذلک به عنوان مقدمات وجودیه در اینجا مطرح است، ربطی به شرع ندارد، اینها همه مقدمات عقلیه است. مقدمات عقلیه و مقدمات وجودیه خود آن [موضوع] است و شخص خودش باید اقدام بکند و اصلاً ربطی به شرع ندارد.

پس مسئله استطاعت هم اصلاً ربطی به شرع ندارد. قضیه استطاعت را امام علیه‌السلام فقط به عنوان یک امر حکایاتی حکایت کرده است. باید خر داشته باشد، زاد و راحله داشته باشد، پیاده که نمی‌تواند برود، روی هوا که نمی‌تواند پر بزند، باید یک راحله‌ای داشته باشد، از گرسنگی هم نمیرد. به روایات هم نگاه می‌کنیم می‌بینیم هان! لسانی که ائمه دارند با افراد هم همین را بیان می‌کند. یعنی همه در این زمینه و در این وضعیت سیر می‌کند که همه در بیان این مطلبند.

پس بنابراین روی این جهت اگر بخواهیم بگوییم، در اینجا هر دوی این [نمازها] برایش واجب است. او باید کاری انجام بدهد که بتواند هم نماز ظهر را بخواند و هم نماز عصر را. پس باید قصد سفر بکند اگر می‌خواهد ده روز بیشتر بماند و قصد دارد، که در بین این ده روز برود سفر و برگردد که نماز ظهر و عصرش هر دو فوت بشود. چون واجب به نسبت به وقت، آن وقت می‌شود واجب مطلق نه مشروط، الا اینکه بگوییم در اینجا آن مسئله عسر و حرج [می‌آید] و شارع این را به این کیفیت برداشته و این تکلیف زائد را به این وسیله در اینجا منتفی کرده است. اگر این قضیه نباشد به آن کیفیت، ولی ظاهراً همین مسئله عسر و حرج در اینجا این حاکم است.

تلمیذ: حرج او نوعی است یا شخصی؟

استاد: شخصی است، حرج نوعی نداریم حرج شخصی است. مثل اینکه در ظهور که ظهور نوعی هست ظهور نوعی نیست ظهور ظهور شخصی است.

تلمیذ: اگر این مسئله تخییر بین صلاتین را مقید به وقت زوال تا غروب بدانیم فرمایش شما

درست است ولی اگر مطلق بدانیم چه اشکال دارد بگوییم که باید ابتدا نماز ظهر خوانده شود و سپس نماز عصر بصورت قضا خوانده شود؟

استاد: ببینید در جایی که هر دو امکان [تحققشان] باشد، اما وقتی در یک جا امکان یکی از این دو نیست. فرض کنید که می‌گوییم که آقا شما این هر دو تا سبب را بخور اما این سبب را بعد از این باید بخوری. مطلب شما درست است. شما می‌خواهید بفرمایید که یک شرطی در اینجا شارع آورده آن اصل شرطیت محفوظ است گرچه یکی از دو طرف مشروط اینجا نیست. بله! حالا بنده عرضم این است من به شما بگویم آقا این دو تا سبب را باید بخورید این سبب و پرتقال را، ولی اول سبب را بخورید چون فایده‌اش بیشتر از پرتقال است. صبح زود اگر بخورید آن وقت آقایان می‌گویند خیلی برای چربی و کلسترول و از این جور چیزها مفید است مخصوصاً با پوست و قرمز هم باشد. بعد همین که شما می‌خواهید بخورید یک دفعه آقازاده‌تان بلند می‌شود پرتقال را می‌بیند قرمز است و می‌گیرد و از دسترس شما برمی‌دارد و شما اصلاً نمی‌توانید بخورید. دیگر در اینجا بنده می‌توانم به شما بگویم آقا این دو تا را بخور؟ من در وقتی می‌توانم بگویم که امکان تحقق هر دو متعلق این وجود داشته باشد. آنجا اصلاً آن نفس تاخر حادث می‌شود. اگر یکی نباشد خب فرقی نمی‌کند سر بی‌صاحب را کسی نمی‌تراشد، منتفی می‌شود.

تلمیذ: ...

استاد: نه، خود همان حال و هوای نماز ظهر و کیفیت اقتران خصوصیت زوال و موقعیت تعلق عوالم ملکوت به عالم ملک و ارتباط ملائکه در یک همچین فضایی این از سایر اوقات یک امتیازی دارد. به خاطر این نسبت به این قضیه هرچه زودتر اینها خیلی [اهتمام] داشتند. خود من هم وقتی که بودم و می‌دیدم در ارتباط با آنها، نسبت به همه اوقاتشان اینها اهتمام داشتند، ولی نسبت به نماز ظهر انگار یک ویژگی، یک حالی احساس می‌کردند، یک مسئله‌ای را احساس می‌کردند، یک درک دیگری داشتند.

تلمیذ: وقت ...

استاد: نه دیگر، آن جداست. آن یک مطلب دیگر است. لذا وقت فضیلت بگذرد فایده‌ای ندارد. لذا می‌گویند: **أَوَّلُ الْوَقْتِ رِضْوَانُ اللَّهِ وَ آخِرُهُ عَفْوُ (غفران) اللَّهِ**^۵

اللهم صل على محمد و آل محمد